

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تنها از تو استعانت می‌جوئیم، هم ظرافت‌های زیادی است که چند تا را در این مرحله عرض می‌کنم. یکی این است؛ وقتی گفت: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، دید من مرد این میدان نیستم؛ من مرد میدانی که حقّ عبادت پروردگار را به‌جا بیاورم، نیستم. من کجا و آن مقام خطیر کجا؟ لذا گفت: خدایا تنها با مددی که تو به من برسانی می‌توانم تو را عبادت کنم. برای طیّ طریق عبودیت حقّ متعال، به اعانت و کمک و یاری خدای متعال نیاز دارد. جز با مدد حضرت حق نمی‌توان عبادت او را به‌جا آورد. تا گفت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، بلافاصله گفت: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». درست است اول «إِيَّاكَ» را گفت، بعد «نَعْبُدُ» را گفت، ولی دید بالأخره یک «نَعْبُدُ» بی‌گفته است، ما عبادت می‌کنیم؛ بلافاصله پس گرفت؛ گفت اگر ما تو را عبادت می‌کنیم، در این عبادت کردن نیازمند مدد و اعانت تو هستیم. چگونه ما بی‌مدد تو، تو را عبادت کنیم؟ از تو استعانت و مدد می‌جوئیم، برای این که عبادت تو را به‌جا آوریم.

نکته‌ی دیگر؛ شاید بتوان گفت ادب دعا را از سوره‌ی حمد می‌توان آموخت. در سوره‌ی حمد، اول حمد خدا را به‌جا می‌آورید؛ بعد عبادت خدا، بعد دعا می‌کنید. منزل اول، حمد است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» منزل دوم، عبادت و مدد طلبیدن برای این که عبادت را به‌درستی انجام دهد، است: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ بعد شروع

می‌کند به دعا: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...» یعنی از روال آیات این سوره، ادب دعا را هم می‌توان آموخت.

نکته‌ی دیگر در «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» این است که وقتی انسان به توحید در ربوبیت رسید و واقف و نائل شد؛ به توحید در فاعلیت راه یافت؛ به توحید در تأثیر راه یافت؛ دید رَبُّ الْعَالَمِينَ اوست؛ دید تنها فاعل اوست؛ تنها مؤثر اوست؛ «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»؛ وقتی به این حقایق رسید، نتیجه‌ی این بینش و باور این است که اگر خواست کاری کند، سراغ خدا می‌رود و می‌گوید خدایا تو کمک کن؛ فقط به مدد توست که من می‌توانم کاری انجام دهم؛ «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». و اگر خواسته و آرزویی هم دارد، می‌داند غیر از خدا کسی نمی‌تواند برآورده کند. باز هم سراغ خدا می‌رود و برای رسیدن به هدف و مقصد و خواسته‌اش از خدا استعانت می‌طلبد.

نکته‌ی دیگری که از روال آیات فهمیده می‌شود این است که حمد حضرت حق را به تعبیر مختلفِ الله، رَبُّ الْعَالَمِينَ، رحمان، رحیم و مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، که به جا می‌آورد، نتیجه‌ی این حمد، اخلاص در عبادت می‌شود. یعنی کسی که می‌خواهد به مقام اخلاص برسد، آنچه در آیات قبلی است، باید در جانش مستقر شود؛ تا بتواند به اخلاص در عبادت و اخلاص در عبودیت راه پیدا کند. و از اخلاص در عبودیت است که به تنها از خدا مدد طلبیدن و به غیر خدا چشم امید نداشتن و به غیر خدا اتکا نکردن راه پیدا می‌کند. این منزل‌ها یکی بعد از دیگری حاصل می‌شود.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». مدد می‌جوییم برای چه؟ یکی را گفتیم؛ برای عبادت خالص؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ

إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». به تعبیری، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» بِالْإِخْلَاصِ وَ «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بِتَرْكِ الرِّيَا. خدایا ما تنها

تو را عبادت خالصانه می‌کنیم و از تو مدد می‌طلبیم که عبادت‌مان آلوده به ریا نشود. عبادت‌مان از این خلوص و پاکی به آلودگی نگراید.

در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از احتمالاتی که دادیم این بود که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَسْتَعِينُ» استعانت به الله، به رحمان، به رحیم. کسی که طالب خود خدای متعال است، استعانت

از خود الله می‌طلبد. طالب مولا، استعانت از الله می‌طلبد. طالب آخرت و عقبی، استعانت از

رحیم می‌جوید و طالب دنیا، استعانت از رحمان می‌طلبد. رحمان رحمت عامّ الشّمول حقّ

متعال است که در این عالم همه را دربر و زیر پوشش گرفته است. لذا در بعضی از روایات

داریم؛ «يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ رَحِيمَ الْآخِرَةِ»^۱ خدا رحمان دنیا و رحیم آخرت است. اگر خدا رحمان

دنیا و رحیم آخرت است، پس کسی که طالب دنیاست، از رحمان؛ کسی که طالب آخرت است،

از رحیم و کسی که طالب خود خداست، از الله استعانت می‌جوید.

لذا در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَسْتَعِينُ» این استعانت اگر برای دنیاست، از رحمان؛ اگر برای

آخرت است، از رحیم؛ اگر برای خود خداست، از الله باید مدد بطلبی. طالب دنیایی از رحمان،

طالب عقبایی از رحیم، طالب مولایی از الله.

^۱. مجلسی، بحار، ج ۸۸، ص ۳۵۵ و نوری، مستدرک، ج ۶، ص ۳۱۹.

این که تنها باید از خدا استعانت جست، نتیجه‌ی این باور است که کسی جز او کاره‌ای نیست؛ والا اگر غیر خدا کسی در این عالم کاره‌ای باشد، می‌توان از او نیز استعانت طلبید. اگر خودم یا غیری وجود دارد که او هم کاره‌ای است و سهم و نقشی در این عالم دارد، می‌توان از او هم کمک گرفت. چون صاحب اثر است؛ در این عالم کاره‌ای است. ولی وقتی انسان رسید به این که در این عالم هیچ کس کاره‌ای نیست، آن وقت می‌فهمد اگر به کمک نیاز دارد، باید سراغ خود خدا برود. اولیای خدا بی‌واسطه از خدا استعانت می‌طلبند. در ماجرای ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که نمرودیان ایشان را در منجنیق قرار دادند و آماده‌ی پرتاب به سمت کوهی از آتش کردند، جبرئیل خدمت ابراهیم خلیل علیه السلام آمد؛ گفت: «هَلْ لَكَ حَاجَةٌ»^۲ حاجتی داری؟ درخواستی داری؟ کمکی می‌خواهی؟ ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: «أَمَا إِلَيْكَ فَلَا» خیر؛ اگر منظورت این است که تو کمک کنی، به کمک تو هیچ احتیاجی ندارم. جبرئیل علیه السلام گفت: بالأخره به خدا که نیاز داری؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: بله که احتیاج دارم. گفت: بگو چه احتیاجی داری تا خدمت خدا عرضه دارم. ابراهیم علیه السلام گفت: «حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي»^۳ این که خدا به حالم آگاه است؛ من را می‌بیند که در منجنیقم و در معرض پرتاب شدن به سمت کوهی از آتشم، آگاهی او بر حال من کفایت می‌کند مرا از این که از خدا درخواست کنم؛ تا تو پیام آن درخواست را نزد خدای متعال ببری. این مقام اولیاء است. ما اهل این وادی‌ها نیستیم. این که فقط از خدا بی‌واسطه بخواهد و ابراز خواسته هم نکند و بگوید: «حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ

^۲. مجلسی، بحار، ج ۱۲، ص ۳۵ و بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۸۲۶.

^۳. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۶ و قمی، سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۷۴.

بِحَالِي» و «إِلَهِي كَفَىٰ عِلْمُكَ عَنِ الْمَقَالِ وَ كَفَىٰ كَرَمُكَ عَنِ السُّؤَالِ»^۴ خای من! آگاهی تو بر حال و نیازهایم، مرا از به‌زبان آوردن آنها نزد تو؛ و کرم تو مرا از درخواست کردن از تو، بی‌نیاز کرده است. این مقام اولیاء خدا و برجستگان است که حتی دست رد به سینه‌ی جبرئیل امین می‌زنند و خودشان هم در محضر حق چیزی ابراز نمی‌کنند. به قول شاعر:

من گروهی می‌شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

و اما متوسطین و افراد معمولی باید به اسباب مراجعه کنند. مریض شدند، باید پیش پزشک بروند؛ از پزشک دستور العمل بگیرند و دارو بخورند. هر نیازی دارند، باید به وسایلی که خدا در نظام عالم برای آن قرار داده است، مراجعه کنند. وظیفه‌ی عموم خلق این است. لذا قبلاً اشاره کرده‌ام؛ چیزی را به عنوان روایت در برخی از کتب اخلاق نقل کرده‌اند که من خیلی اعتماد به روایت بودن آن ندارم. منسوب به یکی از انبیاء کرده‌اند که بیمار شد و مردم به ایشان گفتند درمان این بیماری مستلزم خوردن فلان داروست. او گفت: من دارو نمی‌خورم؛ اگر خدا خواست حال من خوب شود، خودش شافی است، حال مرا خوب می‌کند. در آن عبارت است که پاسخ آمد ای بنده‌ی ما! با نظامی که ما در آفرینش حاکم کرده‌ایم، سر جنگ داری؟ حال که این‌طور است، تا آن دارو را نخوری، من هم حال تو را خوب نمی‌کنم. «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^۵ خدا اِبا دارد که در این عالم، امور را جز از طریق اسبابش عملی کند. این مال کسانی

^۴. مجلسی، بحار، ج ۹۲، ص ۲۵۳ و زاد المعاد، ص ۴۲۲.

^۵. کبیر مدنی، ریاض السالکین، ج ۴، ص ۳۳۰ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۷، ص ۲۷۲ و مازندرانی، شرح الکافی، ج ۴، ص ۲۶۹ و قریب به آن عبارت:

کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۲، ص ۹۰.

است که هنوز در عالم اسبابند. کسانی که از عالم اسباب بیرون رفته‌اند، افقشان بلندتر است؛ دیده‌ی تیزبینی پیدا کرده‌اند. به قول شاعر:

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بُن

کسانی که به اینجا راه پیدا کرده‌اند، از نظام و اسباب و مسببات ظاهری رها هستند و مستقیماً با مسبب الأسباب مرتبطند. به قول شاعر:

از سبب سازیش من سودایی‌ام از سبب سوزیش سو فسطاییم

کسانی که به جایی راه پیدا کرده‌اند که از اسارت نظام اسباب و مسببات رها شده‌اند، حسابشان جداست؛ آنها اولیای خدا هستند. اما عموم خلق موظفند به اسباب و وسایل مراجعه کنند. منتها به اسباب مراجعه کنند، در عین این که تنها مؤثر را خدا می‌دانند؛ یعنی بگویند این اثر را خدا در آن نهاده است و تا خدا بخواهد این چنین اثری دارد و اگر خدا نخواهد اثر نخواهد کرد و چون خدا امر کرده است، من در اطاعت امر خدای متعال از این وسیله استفاده می‌کنم با علم به این که خدا اگر مصلحت بداند و بخواهد، بدون این سبب و وسیله هم می‌تواند کار را عملی کند و اگر مصلحت نداند، اثر بخشی را از این وسیله هم می‌تواند بگیرد. و در پایان کار نتیجه هرچه شد، با گوارایی و رضایت بپذیرد. مثلاً بگوید: خدایا تو شافی هستی؛ یقین دارم بدون دارو هم می‌توانی مرا شفا دهی. اگر هم مصلحت ندانی، اگر این دارو را هم بخورم، می‌توانی کاری کنی که شفا پیدا نکنم. باور هم دارم که این اثر درمانی را تو در این دارو قرار داده‌ای و چون تو امر کرده‌ای دارو بخورم، چشمم، می‌خورم. این گونه دارو را بخورد و بعد نتیجه هرچه شد، حالش

خوب شد یا نشد، آن را با رضایت و شیرینی و گوارایی پذیرا باشد. باید این گونه سراغ اسباب و وسایل رفت. این گونه مراجعه‌ی به اسباب با مقام توحید تعارضی ندارد.

به دو شکل می‌توان به اسباب مراجعه کرد؛ یک وقت اسباب را مستقلاً مؤثر دید؛ یک وقت اسباب را مجرا و مجلا و آینه‌ای دید که جلوه‌ی اثربخشی خدا در آن تجلی می‌کند. مثل آینه که در خودش صورتی نیست؛ اگر چیزی در آن دیده می‌شود، صورت کسی است که روبروی آینه است. اگر اسباب را این گونه دید؛ خود اسباب را صاحب اثر و مؤثر ندید، آن را آینه‌ای دید که مؤثر بودن خدا در آن آینه تجلی می‌کند و کاری انجام می‌شود، این گونه دید؛ این نوع نگرش درست است. اما یک وقت طوری نگاه می‌کند گویا اینها مستقلند و اثر علی‌حده‌ای از خود در برابر خدای متعال دارند. مثلاً خدا بخواهد یا نخواهد، آتش می‌سوزاند؛ این یقیناً با توحید تعارض دارد. انسان می‌تواند با این دو نگرش به سمت وسایل برود، نتیجه‌اش دو چیز متفاوت است. فرض کنید کسی می‌خواهد درآمدی برای زندگیش کسب کند؛ یک وقت با این دید می‌رود که رزاق خدای متعال است؛ روزی را خدا می‌دهد؛ خدا امر کرده است که برو کار کن. من هم در اطاعت امر خدا کسب و کاری راه انداختم تا خدا از مجرای این کسب، روزی مرا برساند. اصل روزی نتیجه‌ی کسب و کار من نیست؛ کم و زیادی روزی هم نتیجه‌ی تقلاهای من نیست؛ رزاق خدای متعال است؛ اما وظیفه‌ی بندگی من اطاعت از امر خداست که گفته است برو کار کن؛ خدا بنده‌ی عاقل و باطل و بیکار را نمی‌پسندد و دوست نمی‌دارد. این گونه کاسبی می‌کند. این یک کاسب است؛ او مصداق «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ» است. اما جور دیگری هم می‌شود کاسبی کرد. رزق را نتیجه‌ی هنرمندی‌ها، تیزهوشی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، زرنگی‌ها و کلاه سر مردم گذاشتن‌های خودم بدانم. در مورد این گونه کاسب است که «كَلْبٌ»

الْيَهُودِ خَيْرٌ مِنْ أَهْلِ السُّوقِ» سگ یهودی از اهل بازار بهتر است. این دو کاسب، یکی حبیب الله است؛ یکی بدتر از سگ یهودی است. این به علت دو گونه مراجعه کردن به اسباب است. در همه‌ی امور این گونه است. در عبادات هم همین است؛ در کسب علم هم این گونه است. یک- وقت واهِبُ الْعِلْمِ را خدا می‌دانید؛ یک وقت علم را نتیجه‌ی تلاش خود می‌شمارید. یک وقت عبادات را توفیق الهی و عطای الهی می‌دانید؛ یک وقت نتیجه‌ی تلاش و مجاهدت‌های خود می‌دانید. در همه چیز این گونه است. فقط در کاسبی بازار نیست که یکی حبیب الله و دیگری بدتر از سگ یهودی می‌شود. در عبادات، تحصیلات و در سیر و سلوک هم همین است.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» این استعانت از خدا در پی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ».

نکته‌ی دیگری هم که از «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌شود بدان پی برد، نفی جبر و تفویض است و رسیدن به «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۶. عبارت منسوب به امام صادق عليه السلام را به خاطر دارید. «لَا جَبْرَ» جبر نیست که انسان هیچ‌کاره باشد؛ «وَلَا تَفْوِضَ» تفویض هم نیست که انسان همه‌کاره باشد؛ «بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» بلکه چیزی بین این دو تا است. نه انسان هیچ‌کاره‌ی مطلق است، نه همه‌کاره‌ی مطلق.^۷ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ما تو را عبادت می‌کنیم؛ نشان می‌دهد هیچ‌کاره نیستیم. «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نشان می‌دهد ما همه‌کاره نیستیم؛ نیاز به مدد تو داریم؛ از تو استعانت می‌جوییم. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی «لَا جَبْرَ»؛ «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی «لَا تَفْوِضَ». نتیجه‌اش چیست؟

^۶. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۸۹ و مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۱۲.

^۷. این بحث را در مجموعه بحث‌های توحید افعالی مفصل خدمت عزیزان توضیح داده‌ایم و فایل‌هایش در قالب سی‌دی و در سایت در دسترس عزیزان است؛ می‌توانید مراجعه بفرمایید.

«أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»؛ چیزی بین جبر و هیچ‌کاره بودن و تفویض و همه‌کاره بودن که همان اختیار

است که در مورد انسان اعتقاد داریم.

این‌که استعانت ما برای چیست؟ در همه چیز ما مُسْتَعِينِمْ و او مُسْتَعَان است. در همه چیزمان، فقط در عبادت‌مان نیست. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۸ شما در

محضر پروردگار فقیران خدایید. انسان در همه چیز به خدای متعال نیازمند است و لذا باید از خدا استعانت بجوید و مدد بطلبید. نه تنها فقیر است، بالاتر از فقیر است؛ فقر است. مخلوق و ممکن الوجود عین فقر است. چون فقیر کسی است که خودش وجود دارد ولی چیزی را ندارد. اما مخلوق و ممکن الوجود در بودنش هم کسی نیست. همه‌ی وجودش فقر محض به خداست و خدا غنای محض است. این فقر محض در برابر آن غنای محض، به استعانت و مدد طلبیدن روی می‌آورد؛ از خدا مدد می‌طلبید. «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ تنها از تو استعانت می‌جوییم. اگر در «بِسْمِ

اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَسْتَعِينُ» دقت کنید، می‌بینید اصل و ریشه‌ی استعانت در «اللَّهُ» است؛ چون

«اللَّهُ» به ذات مُسْتَجْمِعِ جميع صفات کمالیه اشاره دارد؛ اما تفصیلش در «رَحْمَان»، در «رَحِيم»،

در «رَبُّ الْعَالَمِينَ»، در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است. از «اللَّهُ» استعانت می‌جوید. منتها تفصیل و

شرح «اللَّهُ» می‌شود «رَحْمَان»، «رَحِيم»، «رَبُّ الْعَالَمِينَ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ». همان‌طور که در

حمد، «اللَّهُ» را حمد می‌کند؛ منتها الله‌ی که «رَبُّ الْعَالَمِينَ»، «رَحْمَان»، «رَحِيم» و «مَالِكِ يَوْمِ

الدِّينِ» است؛ در استعانت هم این‌گونه است. اصل استعانت به «اللَّهُ» است؛ اما تفصیلش در

^۸. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

«رَحْمَان»، «رَحِيم»، «رَبُّ الْعَالَمِينَ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است. یعنی حوزه‌ها و زمینه‌هایی که

انسان در آنها از خدا استعانت می‌طلبد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ